



## درباره تفاوت کلام انسانی و کلام الهی<sup>۱</sup>

برگردان: زینب رضوان طلب

با ارجاع به ارسطو و با توجه به مفهوم «کلام درونی»، آن گونه که سن آگوستین (Saint Augustin) از آن سخن به میان آورده است، سن توماس در این مقاله، تحلیل کاملی از روابط شعور، اندیشه و گفتار ارائه می دهد. اندیشه در اینجا به عنوان کلام درونی نشأت گرفته از شعور تعریف می شود و از گفتار صورت پذیرفته، یعنی آنچه بر زبان جاری می شود، متمایز می باشد. این برداشت از فهم کلام درونی، یعنی «اندیشه ژرف و کامل درباره حقیقت»، به نوبه خود این امکان را فراهم می آورد که اندیشه انسانی را در تمایز با کلام الهی تعریف کنیم، چرا که کلام انسانی قبل از آنکه به فعلیت برسد بالقوه است، در حالی که کلام در نزد خداوند همواره و بی درنگ بالفعل است. لازمه کمال الهی آن است که شعور، اندیشه و گفتار همگی یکی باشند و به عبارت دیگر، مقارن و هم گستر باشند. «خداوند یک بار سخن می گوید». در این جا باید به اهمیت خداشناسانه تفاوت بین ذات الهی و ذات انسانی توجه کنیم: در نزد انسان فعالیت اندیشه و بیان این اندیشه از طریق زبان در متنی آکنده از تضاد صورت می پذیرد، اما نزد خداوند همه چیز تحت الشعاع کمال الهی قرار دارد و کلام ذاتاً لازمه الوهیت است. کلام الهی و کلام انسانی صوری هستند که به ما امکان می دهند تا فاصله بین اندیشه و گفتار را در نزد انسان، و انطباق کامل آن دو را در نزد خداوند بسنجیم.

به منظور درک عبارت «کلام»، می بایست بدانیم که از نظر فلاسفه، صدا نشان تمایلات دیگری است. با این وجود، در متن مقدس نام نشانها غالباً به مدلولات داده شده است و بالعکس، مثلاً زمانی که می گوید: «سنگ بنای [ کلیسا ] مسیح بود.» اندیشه روان، که صدا از راه گفتار بدان نمود بیرونی می بخشد، کلام نامیده می شود. در حال حاضر، دانستن این که واژه «کلام» بهتر است برای اشاره

به واقعیت بیرونی، یعنی گفتار، به کار رود یا برای اشاره به اندیشه درونی، چندان مهم نیست. در هر صورت، واضح است که آنچه به صورت درونی در روان بیان می شود پیش از گفتار، که بر زبان جاری می شود، وجود دارد و به منزله علت بنیادین آن می باشد.

لازم است میان سه مقوله در شعور تمایز قائل شویم: اول قدرت شعور، سپس تصویر شیئی دریافت شده که قالب شیئی است و همچون رنگها در مردمک چشم که در شعور تجلی پیدا می کند، و بالاخره هوش که به منزله کارکرد شعور است. اما هیچ یک از اینها به واسطه گفتار، که از راه صدا نمود بیرونی پیدا می کند، بیان نمی شوند. مثلاً واژه سنگ بر جوهره شعور دلالت نمی کند، زیرا کسی که حرف می زند به هیچ وجه چنین قصدی ندارد. این واژه به هیچ رو نه بر تصویری که شعور از آن شیئی برای خود ساخته است و نه بر کارکرد شعور دلالت دارد، چرا که کارکرد شعور فعالیت ویژه کسی که درک می کند نیست، بلکه حالتی از روان اوست. کلامی که از درون درک می شود رفتاری است درونی و گذرا و گفتار بیرونی نشان آن است؛ کلام از کسی منبعث می شود که به اندیشه درونی خود از راه گفتار نمود بیرونی می بخشد.

پس ما دریافتی را که شعور برای خود در ذهن می سازد «کلام درونی» می نامیم. این کارکرد شعور در طی فرآوردن دو چیز و در دو مرحله به فرجام می رسد؛ مرحله ای درک اشیاء مرئی که به شعور امکان تبیین اشیاء را می دهد، و مرحله که ترکیب و تجزیه است و امکان تولید واژگان را فراهم می آورد. و نتیجه آن که هوش دریافتی را که توسط کارکرد شعور ساخته شده است از طریق «کلام بیرونی» بیان می کند. ارسطو نیز در فصل چهارم کتاب متافیزیک خود این گونه می نویسد: «تبیین دلالت بر معنی یک اسم می کند.» ایده ای که بدین ترتیب در ذهن تنظیم و بیان شده «کلام درونی» نامیده می شود. به همین دلیل است که این کلام درونی را با شعور مقایسه کرده اند نه با شکلی که شعور، به واسطه آن، دریافت را از آن خود می کند. در واقع، چون شعور در کلامی که بدین صورت ساخته و بیان شده است ماهیت شیئی

مورد نظر را می‌بیند، آن را در مقایسه با همین کلام، که در آن دریافت تصور شده است، قرار داده‌اند. بنا بر این ما می‌توانیم با توجه به فرآورده‌های این دو مرحله، کلام را به عنوان چیزی که هم از شعور ناشی می‌شود و هم در شعور جای دارد در نظر بگیریم و نتیجه بگیریم که کلام دلیل و تصویر شیئی دریافت شده است. پس همان گونه که این شیئی تصویر می‌یابد و درک می‌شود، کلام دلیل و تصویر شعوری است که از آن ناشی می‌شود. اما اگر شعور و شیئی دریافت شده با یکدیگر تطابق نداشته باشند، کلام دیگر دلیل آن چه که درک می‌کند نیست بلکه دلیل شیئی است که درک می‌شود، به همان گونه که تصویری که ما از یک سنگ داریم تنها تصویر یک سنگ است. اما زمانی که شعور خود را درک می‌کند، این کلام دلیل و تصویر شعور است. در هم راستاست که سن آگوستین در روان شباهتی با تثلیث می‌یابد، بدین معنی که روح‌القدس خود را درک می‌کند اما نه چونان شیئی بیگانه. پس روشن است که موجود دارای فهم مجبور است برای هر آنچه که قابل فهم است کلامی بسازد. این عمل که ساختن کلام نامیده می‌شود، دلیل کارکرد شعور است. طبیعت ذی‌شعور طبیعت انسان است و طبیعت فرشتگان و طبیعت الهی. در نتیجه یک نوع کلام انسانی وجود دارد، و در این باره داوود پیامبر در فصل سیزدهم کتاب خود چنین می‌گوید: «مرتد در قلب خویش گفته است که هیچ خدایی وجود ندارد.» یک نوع کلام فرشتگان نیز وجود دارد، و دلیل آن که زکریای پیامبر در فصل اول کتاب خود از گزاره «فرشته می‌گوید» استفاده می‌کند. همچنین یک نوع کلام الهی وجود دارد، و می‌دانیم که در فصل اول کتاب «تکوین» عبارت «خداوند می‌گوید» بکار رفته است. و سن ژان در این باره می‌گوید: «کلام از همان آغاز وجود داشت.» اما قطعاً سن ژان چنین چیزی را در مورد کلام انسانی و یا کلام فرشتگان نمی‌گوید، چرا که این دو تولید شده‌اند و بر کسی که آن را ادا می‌کند تقدم ندارند. اما کلامی که سن ژان ۱۲ از آن می‌گوید ساخته نشده است، بلکه خود سازنده همه چیز بوده است؛ پس منظور کلام الهی است. به این نکته توجه کنیم که کلام خداوند، یعنی همان کلامی که مورد نظر سن ژان است، از سه جهت با کلام ما متفاوت است:

- نخستین تفاوت از نظر سن آگوستین، ۳ آن است که کلام ما کمتر از مقداری که مستعد آن است پرورش می‌یابد. مثال آن که زمانی که من می‌خواهم علت وجودی یک سنگ را درک کنم، می‌بایست روش استدلال را به کار ببندم تا به کلام برسیم. وضعیت برای تمام اشیاء قابل درک برای ما انسان‌ها به همین منوال است، مگر برای اصول اولیه که به گونه‌ای غریزی نسبت به آنها شناخت داریم و پیشاپیش، بدون آن که نیازی به استدلال باشد، آنها را درک کرده و شناخته‌ایم. پس زمانی که شعور استدلال می‌کند، در واقع دلایل خود را از این جا و آن جا فراهم می‌آورد و تنها زمانی اقدام به نتیجه‌گیری می‌نماید که دلیل دریافت کاملش را فهمیده باشد. علت آن هم این است که در روان ما اندیشه‌ای وجود دارد که مبنی موضوع پژوهش‌های ماست و کلامی نیز وجود دارد که قبلاً با مشاهده واقعیت شکل گرفته است. چنین است که تأمل کامل در باره حقیقت کلام نامیده می‌شود. پس کلام ما قبل از آنکه به فعلیت برسد، در حالت بالقوه به سر می‌برد. اما کلام الهی همواره بالفعل است، بدین جهت واژه «اندیشه»، به مفهوم حقیقی

آن، به کلام خدا تعلق نمی‌گیرد. سن آگوستین در سومین فصل از رساله تثلیث خویش این گونه می‌نویسد: «ما از کلام خدا سخن می‌گوییم اما نه به عنوان معلول اندیشه‌اش. مبدا که آن را همچون چیزی گذرا در نزد خداوند در نظر گرفته باشیم.» بنا بر این سخن سن آنسلم ۴ که می‌گوید: «سخن گفتن خدا چیزی نیست مگر دیدن از طریق اندیشه»، نادرست است.

- دومین تفاوت کلام ما با کلام خداوند این است که کلام ما ناقص است، در حالیکه کلام خدا کامل است. ما نمی‌توانیم تنها با یک واژه تمام آنچه را که در ذهنمان وجود دارد بیان کنیم. به همین دلیل لازم است که از چندین کلام ناقص استفاده کنیم که هر کدام مبنی بخشی از دانش ما هستند. اما این حالت در نزد خداوند وجود ندارد، چرا که خداوند درک کاملی از خود و نیز از جوهره همه چیز دارد. کلام واحد الهی همه چیز را هم زمان بیان می‌کند، یعنی هر آنچه را که درخدا وجود دارد و نیز تمام آن چه را که در مخلوقات وجود دارد. در غیر این صورت این کلام ناقص خواهد بود. سن آگوستین در این باره چنین می‌گوید: «اگر گفتار کسی که آن را بر زبان جاری می‌کند، تمام اندیشه‌اش را بیان نکند، آن گفتار ناقص خواهد بود.» اما قطعاً کلام خدا کامل است، پس تنها یک کلام الهی وجود دارد و بنا به گفته یعقوب: «خدا یک بار سخن می‌گوید.»

- سومین تفاوت آن است که کلام ما از جنس خودمان نیست، کلام الهی از جنس خداست و در ذات الهی دوام می‌یابد. زیرا احتجاج هوشمندانه‌ای که ذهن ما از یک چیز می‌سازد، تنها می‌تواند در یک روان ذی‌شعور وجود داشته باشد، در حالی که شعور روان دارای ماهیتی متفاوت از ذات روان می‌باشد، و به خودی خود کارکرد ویژه آن نیست. بنا بر این، جنس کلامی که ذهن ما می‌سازد از جنس جوهره روان نیست، بلکه نسبت به آن عرض است. اما در نزد خداوند، بودن و ادراک یکی است، به همین خاطر کلامی که از شعور الهی نشئت می‌گیرد عرض نیست، بلکه به ذات او وابسته است. بنابراین لازم است کلام الهی نیز یک «هستی متعالی» باشد، زیرا هر آنچه در ذات خداست، خداست. پاپ داماس ۵ در این باره چنین می‌گوید: «کلام خدا یک هستی ویژه دارد، این کلام یک هستی متعالی عینی است، در حالیکه کلام‌های ما تنها خصیصه‌هایی از روانمان هستند.»

از این مقدمات نتیجه می‌گیریم که در حقیقت واژه «کلام» نزد خدا به معنای فردیتی است که چیزی جز بیان کارکرد شعور نیست. روشن است که در نزد خدا کلام تصویر منبعث شده اوست و با وی جاودانگی خواهد داشت، چرا که این کلام کمتر از مقداری که مستعد آن بوده ساخته و پرداخته نشده و همواره در حالت بالفعل به سر می‌برد.

#### پاورقی‌ها:

1. Saint-Thomas (۱۹۸۶)، « Sur la différence du verbe humain et du verbe divin », in Les philosophes et le langage, Sedes, Paris, pp. ۱۰۱-۱۰۶.
2. Saint Jean
3. Saint Agustin
4. Saint Anselme
5. Damase